در تاريخ ۳۰ آبان ۱۳۷۵
امارات

جلسه 46

بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمدلله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«فصلٌ في الوجوه التي أقاموها علي حجّية الظّن وهي أربعةٌ».

ادله حجيت مطلق ظن

در اين فصل مرحوم آقاي آخوند اعلي الله مقامه الشريف وجوهي كه براي حجيت مطلق ظن اقامه شده را بيان مي‌كنند. نه براي خصوص ظني كه از راه خبر بدست مي‌آيد بلكه براي هر ظنّي. مي‌فرمايند اين وجوه وجوه اربعه است.

وجه اول

اولين وجه را مرحوم علامه مطرح كرده است كه مشتمل بر كبرى و صغرايى است.

بيان صغرى(ملازمه بين حكم الزامى وبين مفسده و فوت مصلحت)

صغرا اين است كه اگر مجتهد ظن به يک وجوب يا يک حرمتي پيدا كرد، ظن به حكم الزامي مستلزم ظنّ به دو مطلب و دو شيءاست. ظن به حكم الزامي مستلزم ظن به عقوبت است، اگر انسان آن حكم الزامي را مخالفت كند. ظن به حكم الزامي مستلزم ظن به ترتب عقوبت است و همچنين مستلزم ظنّ به وقوع در مفسده يا تفويت مصلحت است؛ يعني اگر يک مجتهدي ظن پيدا كرد به حرمت، اين ظنّ به حرمت مستلزم اين است كه نسبت به عقوبت و نسبت به وقوع در مفسده، ظن پيدا مي‌كند.

علت اين مطلب اين است كه هر حكمي براي ترتب عقوبت داراي ملاک و علت است، كه استحقاق عقوبت يا استحقاق ثواب است. احكام تابع مصالح و ملاكاتند. وقتي مي‌گويند فلان عمل واجب است، يعني در اين عمل و در اين علم مصلحت وجود دارد؛ فلان عمل حرام است يعني در اين عمل مفسده وجود دارد؛ پس حكم هم داراي ملاک و علت، براي ترتب عقوبت است. ترتب استحقاق عقوبت بدين معناست كه حكم وجوبي را اگر مخالفت كرديم، اين حكم علت براي استحقاق عقوبت مي‌شود.

از آنجايى كه ظن به علت ظن به معلول است، اگر يک مجتهدي ظن به حكم پيدا كرد، ظن به علت ظن به معلول آن حكم هم خولهد بود؛ ظن به ترتب عقوبت پيدا مي‌كند و همچنين ظن به وقوع در مفسده پيدا مي‌كند؛ چون ملاک حكم تحريمي وجود مفسده است و در متعلقش مفسده است، الان اگر مجتهد ظن پيدا كرد عملى حرام است، ملازم با اين است كه ظن پيدا كرده است به اينكه اگر آن عمل را انجام بدهد در مفسده واقع مي‌شود، يا اگر ظن به وجوب پيدا كرد، ملاک وجوب مصلحت است.

در مورد ظن نیز چنین است؛ اگر ظن به وجوب پیدا کرد مخالفتش ظن به تفویت مصلحت خواهد بود، ظن به حکم ملازم با ظن به دو چیز است تفویت مصلحت و ترتب عقوبت.

پس این صغرا تمام است که ظن به حکم الزامی معنایش ظن در وقوع مفسده و ضرر است، خواه این ضرر دنیوی باشد یا اخروی باشد.

بیان کبری(دفع ضرر واجب است)

از نظر عقل، «دفع الضرر المظنون واجبٌ»، همانطوري كه دفع ضرر قطعي واجب است، دفع ضرر ظني هم واجب و لازم است. براي بيان صغرا همان مقدار بياني كه عرض كرديم كه ظن به علت ظن به معلول است، كفايت مي‌كند و ديگر غير از او نيازي به مطلبي ندارد. عمده بيان كبراست. عمده اين است كه اينى كه عقل استدلالاً حكم مي‌كند به اينكه اگر در يک موردي يک ضرري مورد ظن واقع شد، ظن به ضرر پيدا كرديد و دفع آن ضرر واجب است.

دو را ه برای اثبات کبری وجود دارد:

راه اول

حسن و قبح عقلی است، عقل حسن و قبح اشیاء را درک می کند و از آنجایی که عقل احتمال و ظن به ضرر وجود دارد، اقدام بر ضرر قبیح خواهد بود. طبق مسلک عدلیه و معتزله که عقل حسن و قبح را درک می کند این اقدام قبیح خواهد بود.

راه دوم

عقل مستقلا حکم به دفع ضرر مطنون میکند از باب اینکه ضرر منافر با طبع است و امری فطری و جبلی می شود، عقل می گوید آنچه که منافر با طبع است دفعش واجب است. این دلیل برای اشاعره مفید است که حسن و قبح عقلی را قبول ندارند؛ شاهدی نیز بر این مطلب بیان می کنند که اجماع عقلا وجود دارد بر اینکه هرچه با نفس انسان سازگار است جلبش و هر چه منافر با طبع است دفعش واجب است، تفاوتش با راه اول همین است که اختلافی در منافرت و موافقت با طبع وجود ندارد.

این راه دوم را مرحوم آخوند بیان می کنند تا ردی بر حاجبی باشد که به مرحوم علامه اشکال کرده است که حسن و قبح را همه قبول ندارند.

اشکال مرحوم آخوند

مرحوم آخوند در مورد کبری می فرمایند در این کبری نزاعی وجود ندارد، تنها اشکال بر صغری می توان نمود: ضرری که فرمودید عقوبت اخری است یا دنیوی است؟ مراد از ضرر عقوبت است، یا وقوع در مفسده و تفویت مصلحت است؟

اگر مراد از ضرر عقوبت باشد، بین ظن به حکم الزامی و ظن به عقوبت ملازمه ای ندارد چون این حکم الزامی مظنون به تنجز نرسیده است و عقوبتی بر خلافش مترتب نمی شود، چون حکم باید ابتدا انشاء شود بعد به فعلیت برسد باید به تنجز نیز برسد که

وصول است با ظن نیز حکم واصل نمی شود، اما اگر واصل شود و علم به حکم باشد عقاب نیز مترتب می شود. این نکته را نیز اضافه می کنند که عقل حکم به عقوبت نمی کند، حکم به عدم عقوبت نیز نمی کند، ممکن است عقاب شود و احتمال رسیدن به واقع نیز در آن طریق وجود دارد و طریق احتیاط باز است.

اگر مراد ضرر دنیوی باشد، بین ظن به مفسده و ظن به حکم الزامی ملازمه وجود دارد؛ اما قبول نداریم مفسده مصداق ضرر باشد؛ چون ممکن است مفسده نوعیه باشد و با انجام دادن این شخص هیچ ضرری به او نرسد ولی شارع بر طبق مصلحت نوعیه ای که وجود دارد حکم حرمت را جعل می کند، در این صورت عقل حکم به قبح می کند اما وقوع در مفسده وضرر ممکن است نداشته باشد، پس بین قبح و ضرر ملازمه نیست، قبح اعم از ضرر است.

تفویت مصلحت نیز چنین است، هر تفویتی معنایش تحقق ضرر نیست، چه بسا استیفا مسلحت نیز ضرر باشد، مثل استیفای مصلحت اخروی و انفاق مال که ضرر است، چون انفاق مال ضرر ظاهری است؛ پس نه تنها در تفویت المصلحت ضرر وجود ندارد بلکه از آن طرف در استیفاء المصلحت گاهي اوقات ضرر وجود دارد.

توضیح عبارت

«فصلٌ في الوجوه التي أقاموها علي حجيّة الظن»، وجوهي که بر حجیت ظن اقامه کردند. یعني حجیت ظن از هر راهي که ظن بدست بیاید چه از راه خبر واحد و چه از راه غیر خبر واحد، «وهي اربعةٌ»، این وجوه چهارتاست. «الأوّل إنّ في مخالفة المجتهد»، این وجه اول را عرض کردیم مرحوم علامه در کتاب نهایه بیان کرده است، شیخ انصاري هم این بحث را در صفحه 106 رسائل عنوان فرموده به آن رسائل‌هاي چاپ رحمة الله، که حاشیه رحمة الله دارد ص 106 آنجا این بحث را عنوان کرده است.

دلیل اول مرکّب از یک صغرا و کبراست. صغرا «إنّ في مخالفة المجتهد لما ظنّه من الحكم الوجوبي أو التحريمي»، مجتهد اگر مخالفت کند با آن ظني که پیدا کرده به حکم وجوبي یا تحریمي، در این مخالفتش «مظنّةٌ لضّرر»، یعني ظن به حکم الزامي ملازم با ظن به ضرر است. این صغرا است.

کبرا، «ودفع الضرر المظنون لازم»، دفع ضرر مظنون هم لازم است. «أمّ الصغرا فلأنّ الظنّ بوجوب شيءٍ أو حرمةٍ»، اگر ظن به وجوب یا حرمت، که وجوب یا حرمت هر دو حکم الزامي‌اند. اگر ظن به وجوب یا حرمت پیدا بشود این «يلازم الظن بالعقوبه علي مخالفته»، ملازمه دارد بر مخالفت آن وجوب یا حرمت یا ظن به مفسده «فيها» در این مخالفت. در این مخالفت مفسده وجود دارد و این هم ظن به وقوع در مفسده پیدا مي‌کند البته «بناءً علي تبعيّة الأحكام للمصالح والمفاسد».

یعني ما که مي‌گوییم ظن به حکم ملازمه با این است که اگر مخالفت بکند ظن به وقوع در مفسده پیدا بکند، روي این است که بگوییم احکام تابع مصالح و مفاسد است والاّ آن اشعري که مي‌گوید احکام تابع مصالح و مفسده نیست، ممکن است روي نظر اشعري یک جا حرمت باشد؛ اما مفسده‌اي در کار نباشد. اینجا ظن به حرمت ملازم با ظن به وقوع در مفسده نیست. این صغرا که ملاحظه فرمودید این ظن به عقوبت یا مفسده هر دو را بیان کرد.

عقوبت از باب این است که خود حکم علت بر او هست حکم علت است براي استحقاق به عقوبت، آنوقت این را هم ضمیمه کنید که ظن به علت، مستلزم ظن به معلول است. اگر ظن به حرمت پیدا کردید، مستلزم این است که ظن به عقوبت پیدا کنید اگر مخالفت بشود. «وأمّا الكبرى»، «فلإستقلال العقل بدفع الضرر المظنون»، عقل مستقلاً حکم مي‌کند که دفع ضرر مظنون واجب است. «ولو لم نقل بالتّحسين والتّقبيح»، این ولو ردّ براي حاجبي است. حاجبي این دلیل اول را که رد کرده است و

فرموده است: کبری مبني است بر حسن و قبح عقلي و حسن و قبح عقلي را عده‌اي مانند اشاعره قبول ندارند؛ پس اين دليل بدرد نمي‌خورد.

مرحوم آخوند مي‌فرمايد: «ولو لم نقل»، ولو اينكه نگوييم به تحسين و تقبيح عقلي، چون ملاک لزوم دفع ضرر عقلي، منحصر به حسن و قبح عقلي نيست. «لوضوح عدم انحصار ملاک حكم العقل بهما»، يعني به تحسين و تقبيح. «بل يكونُ التزامه»، اگر يكونُ اسمش را ملاک بگيريم، يعني اسمش را ضميري كه در آن مستتر است و به ملاک برمي‌گردد، يعني يكون ملاک حكم عقل در «دفع ضرر مظنون التزامه بدفع الضرر المظنون بل المحتمل»، خود عقل به دفع ضرر مظنون يا محتمل ملتزم مي‌شود، «بما هو كذلک»، يعني بما هو مظنونٌ، يا بما هو محتملٌ»، «ولو لم يستقل بالتحسين والتقبيح»، ولو اينكه استقلالي در تحسين و تقبيح عقلي نداشته باشيم.

«مثل الإلتزام بفعل مستقلّ بحسنِ»، مثل التزام به فعلي كه استقلال به حسن او دارد، «إذا قيل باستقلال العقل».

ضمير يكونُ گفتيم برمي‌گردد به ملاک، التزام مي‌شود خبرش، مي‌شود التزام عقل. البته اين يک احتمال در عبارت كه ما ضمير در يكون را اسم مي‌گيريم براي يكونُ، التزامَه خبر است. احتمال دوم اين است كه التزامه را اسم بگيريم مثل الإلتزام را چه قرار بدهيم؟ خبر. يعني التزام عقل بدفع ضرر مظنون، اين التزام مثل الإلتزام بفعلي است كه استقلال به حسن او دارد، «إذا قيل بإستقلال العقل». «ولذا»، لذا مي‌خواهند شاهدي بياورند كه عقل با قطع نظر از حكم حسن و قبح به لزوم دفع ضرر مظنون حكم مي‌كند.

«أطبق العقلاء عليه»، عقلا همه اجماع دارند بر لزوم دفع ضرر مظنون، «مع خلافهم»، در حالي كه عقلا اختلاف دارند در تحسين و تقبيح عقلي. «فتدبّر جيّداً»، اين را يعني دقت كن تا وجهش روشن بشود كه عرض كرديم وجهش اين است كه عقل اگر حكم كند به لزوم دفع ضرر، چون ضرر با طبع انسان منافرت دارد، كما اينكه منفعت با طبع انسان ملامت دارد. «والثوابُ في الجواب»، چرا آخوند مي‌گويد والثواب؟چون عرض كرديم قبلاً فرمودند كه حاجبي اين دليل را از چه ناحيه‌اي خدشه كرده است؟ اين كبری است.

مرحوم آخوند مي‌فرمايد كه نه، كبرا يک مطلب مسلمي است اگر ما حسن و قبح را هم كنار بگذاريم عقل حكم مي‌كند به لزوم دفع ضرر مظنون، از يک راه ديگر و به يک ملاک ديگر. پس بايد چه بكنيم؟ مي‌فرمايند: «والثوابُ في الجواب هو منع الصغرى»، صغرا را منع كنيم. گفتيم ضرر، يا اخروي است كه عقوبت است يا دنيوي است كه مفسده و تفويت مصلحت است يكي يكي بايد بررسي كنيم. مي‌فرمايند: «أمّا العقاب» ما ملازمه را قبول نداريم. «فلضرورة عدم الملازمة بين الظن بالتكليف و ظن بعقوبة»، بر مخالفت آن تكليف. «لعدم الملازمة بينه»، يعني بين تكليف، و عقوبت بر مخالفت تكليف.

«وإنّما الملازمة بين خصوص معصية تكليف و استحقاق عقوبة»، بر آن معصيت. مرحوم آخوند اينجا اشاره دارند به آن مطلبي كه در خارج مطلب عرض كرديم. بين معصيت و بين تكليف واقعي اينجا ترتبي نيست. يعني اينچنين نيست كه اگر كسي تكليف واقعي انشائي يا تكليف واقعي فعلي كه هنوز در مرحله تنجز نرسيده او را مخالفت كرد بگوييم برايش معصيت و بر معصيت هم عقوبت مترتب بشود. به عبارت اخري، مرحوم آخوند اينجا سه مطلب درست كردند: يكي تكليف واقعي، يكي معصيت، يكي عقوبت.

مي‌فرمايند: هر جا معصيت باشد آنجا بر آن معصيت عقوبت مترتب مي‌شود، كجا معصيت است؟ آنجائي كه تكليف واقعي براي ما به حال تنجز رسيده باشد؛ پس اگر به حال تنجز نرسد معصيت نيست كسي يک تكليف نفس الامري را مخالفت بكند تكليفي كه به او نرسيده و منجّز نشده، اينجا معصيت نيست و اگر معصيت نشد عقوبت برايش مترتب نمي‌شود.

«وإنّما الملازمة بين خصوص معصية» تكليف واقعي و استحقاق عقوبت بر آن معصيت. «لا بين مطلق المخالفة والعقوبة بنفسها»، نه بين مطلق مخالفت و عقوبت بنفس مخالفت. يعني اينچنين نيست كه صرف مخالفت با تكليف واقعيه ولو عقلا و عقل به او معصيت هم نگويند. عقلا و عقل آنجائي كه عقل به مرحله تنجز نرسد، اگر انسان مخالفت بكند به او معصيت نمي‌گويند. بين مطلق مخالفت. مطلق يعني ولو به حد معصيت نرسد و عقوبت به نفس مخالفت ملازمه‌اي نيست.

«وبمجرّد ظنّ به»، به مجرد ظن به تكليف، «بدون دليلٍ الإعتباره»، بدون دليل بر اعتبار اين ظن، «لا يتنجّز به»، تنجز پيدا نمي‌كند تكليف «به»، به آن ظن، «كي يكون مخالفته عصيانه»، تا مخالفت آن تكليف عصيان تكليف باشد. «إلاّ أن يقال»، اگر اهل حال مراجعه به رسائل را داشته باشيد، مرحوم شيخ عين همين مطالب را در رسائل دارد؛ لكن اين إلا أن يقالي كه اينجاست مطلبي است كه مربوط به خود شيخ است در صفحه 109 رسائل، آنجا شيخ با عبارت «نعم لو الدّعي» بيان كردند، ايشان با عبارت «إلا أن يقال» بيان مي‌كند.

«وإن لم يستقل بتنجّزه بمجرّده»، عقل گرچه استقلال به تنجز تكليف به مجرد ظن ندارد، «بحيث يحكم باستحقاق عقوبة»، بر مخالفت تكليف، إلاّ اينكه از آن طرف هم استقلال به عدم عقوبت ندارد. «أنّه لا يستقلّ ايضاً بعدم استحقاقها معه»، استقلال ندارد به عدم استحقاق عقوبت «معه»، يعني با اين ظنّي كه دارد. «فيحتمل العقوبه حينئذٍ علي المخالفة»، احتمال عقوبت را بر مخالفت مي‌دهد. اين يک نكته ظريفي دارد كه عرض كرديم چون اين ظن احتمال بيانيت را ما در مورد او مي‌دهيم. اين الان ظنّ به واقع است. احتمال مي‌دهيم اين ظن طريق الي الواقع باشد روي احتمال بيانيّت، احتمال عقوبت هست.

«فيحتمل العقوبة حينئذ» بر مخالفت، «ودعوي»، حالا بگوييم همانطوري كه عقل دفع ضرر مظنون را واجب مي‌داند دفع ضرر مشكوک را هم واجب بداند «ودعوي استقلال عقل بدفع ضرر مشكوک كالمظنون غريبةٌ جداً خصوصاً إذا كان ضرر هو العقوبة الأخرويّه كما لا يخفي»، پس با اين الا أن يقال لسان دليل را مرحوم آخوند عوض مي‌كند. لسان دليل قبل از إلا أن يقال صغرايش ضرر ظني، كبرايش دفع ضرر مظنون، بعد از الا أن يقال يعني در همين محدوده صغرا ضرر احتمالي مي‌شود. كبرا مي‌شود عقل مي‌گويد دفع ضرر مشكوک هم واجب است. اين تا اينجا كه مراد عقوبت باشد.

«وأمّا المفسدة»، اگر مراد از ضرر مفسده باشد آخوند مي‌فرمايد اينجا ما ملازمه را قبول داريم در عقوبت ملازمه را انكار كردند. «وإن كان»، يعني ملازمه ثابت است. «وإن كان الظن بالتكليف يوجب الظن بوقوع في المفسده لو خانک»، آن تكليف را، ما ملازمه را قبول داريم «إلاّ أنّها»، يعني مفسده، «ليست بضررٍ علي كلّ حال»، يعني در جميع صور، بله يک مفسده نوعي داريم يک مفسده شخصي. مفسده شخصي براي انسان ضرر دارد اما مفسده نوعي براي انسان ضرر ندارد.

«ضرورة أن كلّ ما يوجب قبح الفعل من المفاسد»، مي‌خواهند مفسده نوعي را بگويند. هر چيزي كه موجب قبح فعل مي‌شود از مفاسد اين لازم نيست كه «أن يكون من الضرّ علي فاعله»، يعني چه داشته باشد؟ شخصي. يعني ممكن است قبح داشته باشد لوجوب المفسدة النوعيه»، ولو اينكه براي شخص من مفسده‌اي نداشته باشد. «بل ربما يوجب حذاذةً و منقصةً للفعل»، يعني ربما يوجب آن قبح، حذاذه، يعني منقصة، نقصاني در فعل، پستي در فعل، «بحيث يضمّ » بر فاعل آن فعل، «بلا ضررٍ عليه»، بدون اينكه هيچ ضرري بر فاعل اصلاً، «كما لا يخفي».

«وأمّا تفويت المصلحه فلا شبهة في أنّه ليس فيه مضرّه»، بله. مصلحت را از دست مي‌دهيد شما، اما از دست دادن مصلحت مصداق ضرر نيست. مصلحت ضرر باشد «المضرّه كما في الإحسان بالمال»، همانطوري كه در احسان بالمال، شما اگر با مالتان مي‌خواهيد انفاق كنيد ضرر مي‌كنيد اما اين ضرر براي اين است كه آن ثواب اخروي را استيفا كنيد. تا اينجا جواب اول از صغرا داده شد. حالا جواب دوم از صغرا مي‌دهند.

جواب دوم مي‌فرمايند: همانطوري كه مصالح و مفاسد در متعلقات احكام شرعيه راه دارد، گاهي اوقات مصالح و مفاسد در خود احكام هم وجود دارد؛ بنابراين شما كه مي‌گوييد ظن به حرمت ملازم با ظن وقوع در مفسده است، اين مبتني بر اين است كه ما مفسده و مصلحت را فقط بگوييم در دائره متعلق احكام وجود دارد اما اگر گفتيم مصلحت و مفسده همانطور كه در دائره متعلق است در دائره خود حكم هم مي‌تواند باشد. بگوييم خود اين كه يک حكمي را شارع بيان بكند مصلحت در آن وجود دارد در انشائش مصلحت وجود دارد ديگر وقوع در مفسده وتفويت مصلحت پيش نمي‌آيد.

«هذا»، يعني خُذ هذا، جواب دوم از منع صغرا، «مع منع كون الأحكام تابعة للمصالح والمفاسد»، منع مي‌كنيم كه احكام تابع مصالح و مفاسد در خود مأمور به و منهي عنه در متعلق باشند. «بل إنّ ماهية تابعةٌ لمصالح فيها»، اين تابع احكام، خود احكام فيها نفس الأحكام، «كما حقّقناه في بعض فوائدنا»، كه اين بعض فوائد را در اينجا يادداشت كردند.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين